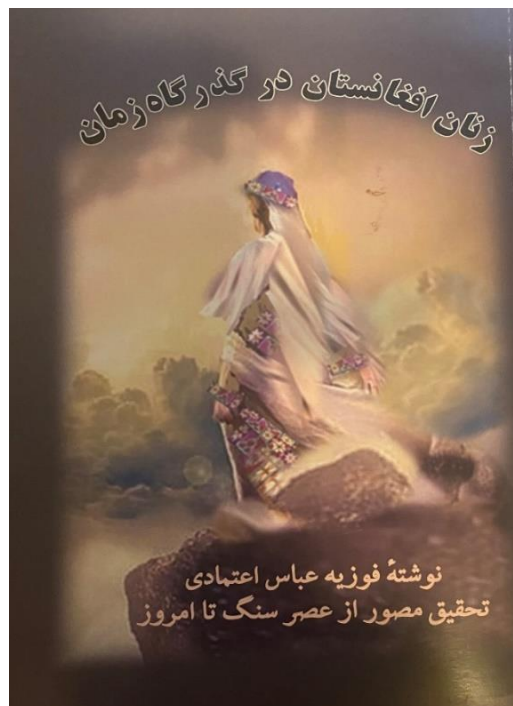




۱۴ سپتمبر، ۲۰۲۴

فوزیه عباس اعتمادی

زنان افغانستان در گذرگاه زمان تحقیق مصور از عصر سنگ تا امروز



فصل نهم

زنان افغانستان در قرن هفدهم میلادی

مختصری از گذشته های تاریخی:

بعد از سقوط هرات بدست محمد خان شیبانی در اثر جنگهای متواتر ، ظهیر الدین بابر که از بازماندگان تیمور بود از فرغانه به بدخشان آمد و از آنجا به طرف کابل روان شد. در سال ۱۵۰۴ میلادی اولین پایتخت خود را در شهر کابل بنا کرد. به گفته بیرم خان منشی او که خاطرات بابر را جمع آوری نموده ، او شیفته کابل گردید. چنانچه در «

ترک بابری» یعنی کتاب **خاطرات بابر** نگاشته شده، ظهیرالدین بابر مجذوب آب و هوای گوارا و طبیعت زیبای کابل شد و آنرا **بهشت روی زمین** خواند. بابر در سال ۱۶۵۷ میلادی قصد تسخیر هند را نمود و سلطان ابراهیم لودی پادشاه افغان مستقر در هند را در **جنگ اول پانیپت** شکست داد و امپراطوری تیموری هندوستان را اساس گذاشت. بابر تمام شعرا، نویسندگان، خطاطان، خوشنویسان و موسیقی دانان را که در کابل در دربار او جمع جم بودند با خود به هند برد.

در هنگامیکه بابر اساس سلطنتش را در هند پایه گذاری مینمود طرفداران سلطان ابراهیم لودی که از جنگ پانیپت جان سالم بدر برده بودند برای مقابله با او به دور **شاه خانم سلطان** همسر ابراهیم لودی جمع میشدند که زن شجاع و با شهامتی بود.

شاه خانم سلطان لودی:

همسر ابراهیم لودی زنی متشخص و با نفوذی بود و برای گرفتن انتقام از بابر فعالیت های جدی ای را آغاز نمود. هواداران و افسران وفادار به ابراهیم لودی از هر سو به دیدنش می آمدند. وقتی بابر متوجه شد که این زن میتواند مشکل بزرگی را برایش ایجاد نماید امر دستگیری و تبعید او را از هند به افغانستان داد. نظر به توصیه بابر باید شاه خانم سلطان بیوه ابراهیم لودی در دور ترین نقطه افغانستان، در **قلعه مظفر** بدخشان زندانی میشد. عساکر بابر پس از دستگیری آن زن دلیر او را بر کجاوه شتری نشانند و بسوی افغانستان روان شدند.

به گفته مرحوم استاد رشاد مؤرخ معاصر افغانستان، وقتی کاروان حامل شاه خانم سلطان به دریای اتک رسید و زمانی که کاروان از روی پل سند میگذشت، شاه خانم دفعته خود را از بالای شتر مانند عقابی به امواج خروشان رود اتک انداخت. سربازان بابر با تعجب دیدند که چگونه زنی آزاده و درحال غرق شدن تبسم مظفرانه ای به لب دارد؛ و مرگ توام با آزادی را بر زندگی خفت بار در اسارت ترجیح میدهد^۱.

شاه بوری یا شاه پری(دری)

او زن جنگجو و با شهامتی بود. وقتی عساکر بابر بر دهکده شاهبوری حمله کردند، به تنهایی از داخل خانه خود با سپاهیان بابر آغاز به جنگ کرد. تیر او هیچگاه خطا نمی رفت، سربازان بابر را یکی بعد از دیگری هدف قرار می داد و کشته و زخمی میساخت. طوریکه سر افسر سپاهیان فکر کرد که یکتعداد زیادی از جنگجویان ماهر در داخل خانه کمین کرده اند. پس امر داد که آن خانه را از چهار طرف محاصره کنند و هدف تیرهای زیاد قرار دهند. سربازان یورش دسته جمعی کردند، و آنقدر تیر انداختند تا تیر اندازی از داخل خانه قطع شد. همه با احتیاط داخل آن خانه شدند تا ببینند با چند مرد جنگی رزمیده اند. لیکن وقتی داخل شدند با تعجب متوجه شدند که زنی با بدن سوراخ سوراخ به روی زمین افتاده است. درآنگاه دانستند که فقط یک زن در برابر آنهمه مرد رزمجو جنگیده است. وقتی بابر از این داستان واقف شد از کشته شدن **شاه بوری** نهایت متاثر گردید و بر آن زن شجاع صدها آفرین گفت. از آن پس هرگاه نام او یاد میشد بابر به وی درود میفرستاد و به مردم **امرخیل** که از قوم شاه بوری بودند حرمت فراوان میکرد^۲.

^۱ مصاحبه استاد رشاد با سایت انترنی میوند، سال ۲۰۰۹
^۲ دکتور حبیب الله تزی «پشتانه»

بی بی مبارکه:

هنگامیکه بابر از کابل به غزنه سفری داشت در آنجا با دختری بی نهایت زیبا و با تقوا عروسی کرد و او را **بی بی مبارکه** لقب داد. مؤلف تاریخ فرشته و برخی از واقعه نگاران اسم او را **رقیه بیگم** نگاشته اند که در قوم یوسف زی بوده است.

زمانیکه **بی بی مبارکه** به کابل آمد مجذوب هوا و فضای آن شهر تاریخی گردید و از بابر خواست تا باغ زیبای را که تفرجگاه زنان باشد در آن شهر باستانی بسازد. بابر به در خواست خانمش لبیک گفت باغبانان و معماران را دعوت کرد تا باغی را با زیباترین نهال ها ، خیابانها و گلهای زیبا بسازند.



اعمار باغ بابر از کتاب خاطرات بابر « تزک بابری » ، قرن هفدهم میلادی

طوریکه ازین نقاشی ها پیداست بابر شخصاً از پیشرفت کار نظارت میکرد. این باغ با درختان رنگارنگ میوه و نهال های زینتی در دو طرف خیابانها ی آراسته با درختان سرو اعمار گردید که امروز بنام **باغ بابر** یاد میگردد. باغ بابر تفرجگاه خاص بی بی مبارکه و ندیمه هایش بود که با شوق تمام از کار باغبانان نظارت میکرد. در این باغ مرتبه دار حوضی نیز اعمار یافت که به زیبای و طراوت آن می افزود. در مدخل باغ به امر **بی بی مبارکه** کاروانسرا و مهمانخانه ای نیز تعمیر شد تا جای برای مسافرن و مهمانان موجود باشد.

چندی گذشت و بی بی مبارکه به خواهش بابر همراه با شعرا و هنرمندان به سوی هند رفت و مدتی را در آگره سپری نمود. اما دلش هوای کابل کرد و دوباره به آن شهر زیبا برگشت. بابر در فرصت های مساعد به کابل می آمد، از آب و هوای گوارای کابل لذت میبرد و در مسابقات اسب دوانی در پای بالاحصار اشتراک مینمود. این تفریح همیشگی اش بود تا اینکه مرگ مهلتش نداد و در هند از جهان رفت. پس از مرگ بابر اختلافات شدیدی میان دو فرزندش **همایون** و **کامران** پدید آمد. همایون به فارس رفت و کامران در دهلی باقی ماند. اما فرید خان ملقب به **شیرشاه سوری** از اختلاف برادران استفاده نموده و پادشاهی هندوستان را بدست آورد. **بی بی مبارکه** در این حالت بحرانی خواست تا جسد شوهرش را بنا به توصیه او به کابل بیاورد. به دهلی سفر نمود و از شیرشاه سوری وقت ملاقات خواست. باوجود آنکه عده به او توصیه کردند که شیرشاه سوری با اولاده بابر مخالفت دارد و بهتر است که چنین تقاضای را از او نکند، اما بی بی مبارکه که زنی مصممی بود از عزمش نگذشت و نزد شیرشاه سوری رفت. برخلاف توقع همه آن شاه فاتح بی بی مبارکه را با احترام فراوان استقبال نمود و برایش وعده هر گونه همکاری را داد. بی بی مبارکه از او تقاضا کرد که میخواهد جنازه شوهرش را به کابل انتقال دهد. شیرشاه سوری امر داد تا سپاهی جنازه بابر را با جلال و شکوه شاهانه به کابل برساند. همان بود که جنازه بابر به کابل آمد و در باغ بابر دفن گردید. بی بی مبارکه فرمان داد تا هیچ گنبدی بر مزار بابر ساخته نشود. زیرا بابر آسمان صاف و پر ستاره کابل را دوست داشت و نباید این علاقه اش نادیده گرفته شود. از این جهت هیچگونه سقف و گنبدی میان مزار بابر و آسمان زیبای کابل قرار ندارد. یعنی آرامگاه اش سرباز است و فقط با کتاره ظریفی از سنگ مرمر احاطه گردیده که زیبایی هنری فراوان دارد.



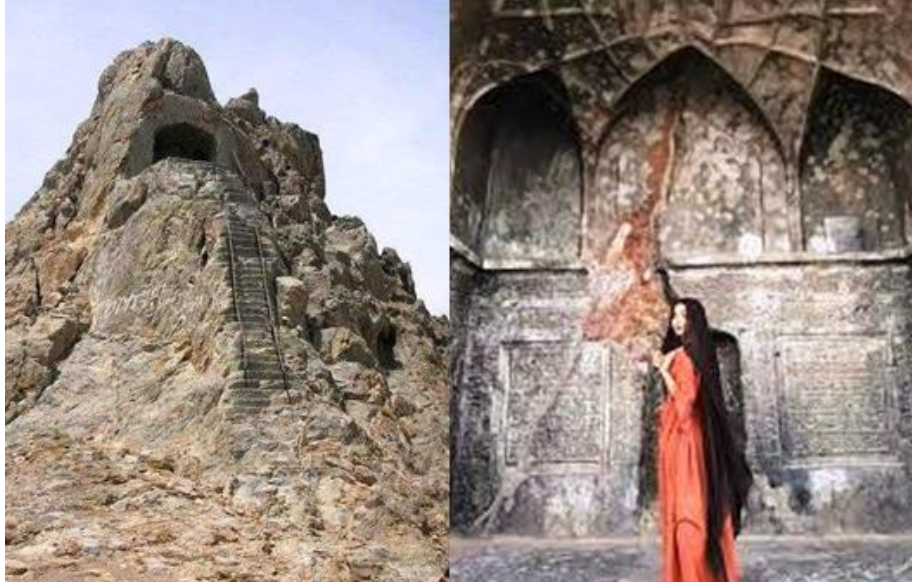
بی بی مبارکه تا پایان عمر در کابل به سربرد و خوشی اش این بود که جسد شوهرش را از **باغ زرافشان** هند، از جوار دریای **گنگا** به کابل آورده است. وقتی بی بی مبارکه از جهان رفت او نیز در همین باغ به خاک سپرده شد.



گوشه ای از باغ زیبای بابر، در شهر تاریخی کابل

در زمان پادشاهی بابر و اولاده اش شهر قندهار نیز از نگاه فرهنگی مرکز تجمع اهل علم هنر، ادب، عرفان، و بخصوص موسیقی عرفانی شناخته میشد. زیارت حسن ابدال یعنی بابا ولی که در نزد تمام شهزاده گان تیموری مقام ارجمندی داشت در این شهر واقع است. شهزاده گان تیموری به شهر زیبای قندهار علاقه خاصی داشتند و در آنجا تفرجگاهی را بنام **چهل زینه** بنا کردند که در درغرب شهر قندهار بالای کوه «سر پوزه» قرار دارد.

منظره زیبای باغهای قندهار از آنجا با تمام سرسبزی هایش معلوم میشود. شهزاده دانیل، شهزاده عسکری و شهزاده کامران در آنجا در شبهای مهتاب بزم موسیقی را برپا میکردند و یک شب مربوط به زنان خانواده بابر بود. در این وقت زنان ادیبی در قندهار زندگی میکردند که به زبان های دری و پشتو اشعار زیبایی مینوشتند؛ یکی از آنها بنام رابعه مورد احترام ادبای آن شهر بود.



تالار بالا و نمای عمومی «چهل زینة» قندهار

میرمن رابعه :

این بانوی سخنور در زمان پادشاهی بابر در شهر قندهار زندگی میکرد که اشعار عرفانی میسرود. او از زمره زنان ادیب ایندوره است که اشعار زیبایی به زبان پشتو دارد و درینجا یکی از رباعیات او را به توجه میرسانیم:

خمکی و ته راستون کا په اور
دغم بی سوی لرمون کا
د روغ بی روغ کا پر مخ
د مخکی نوم بی دهغه بیلتون کا

زرغونه کاکر:

درینعصر زن خردمندی دیگری نیز بنام زرغونه کاکر در پنجواپی قندهار زندگی میکرد که شاعر توانا و خطاط چیره دستی بود. به انواع خط مانند نستعلیق ، نسخ و خط ریحان دسترسی داشت و درعلم عروض و بدیع و بیان وارد بود.

او دختر دین محمد خان کاکر بود که با سعدالله خان نورزی ازدواج کرد. این زن باسواد و صاحب دانش فرزندان نیکوکار و لایقی را به جامعه تقدیم نمود که همه اهل علم و فضیلت بودند. زرغونه کاکر در طفلی بوستان سعدی را مطالعه کرد و مطالعه آن بروی اثر نیکی گذاشت

زرغونه فنون ادبی را در نزد پدر فراگرفت و با جهان شعر و ادب آشنایی پیدا کرد و از همه بیشتر به آثار نظم و نثر حضرت سعدی که مملو از پند و اندرزهای سودمند برای اصلاح جامعه و اخلاق انسانی بود علاقه گرفت. همان بود که چندی بعد بوستان سعدی را به زبان پشتو به نظم درآورد که درینجا یکی از حکایات آنرا تقدیم مینماییم:



حکایت

چہ لہ شاتوہم خواہہ دہ
بایزید چہ وورویدار
بہ کوخہ کی تیردلی
راجہ کری لی ناپامہ
دخبل مخ بہ پاکیدوسو
چہ بہ اور کی شم نسکور
یا بہ لہر شکوہ کومہ
لہ لوبنی خان ہری کر
خدای نہ بی کرای کتل
لو خبرہ بہ کارندہ
تکبر بہ دی تل خورکا

اوریدی می قصہ دہ
دا اختر بہ ورخ سہار
لہ جامہ کی راونلی
ایری خاوری چا لہ بامہ
بایزید بہ شکر کنبوسو
چہ دزرہ یم دبل اور
دایرو خہ بد ورمہ
و پوهانو خان ہیری کر
خوک چہ خان گوری تل
لوبی تل بہ گفتارندہ
تواضع بہ دی سر لورکا

ملکه نورجهان:

در میان زنان زیباروی، فرزانه و ادیب یکی هم **مهرالنساء** ملقب به نور جهان همسر جهانگیراست که بحیث یک ملکه مقتدر با کردانی و درایت تمام بر نیم قاره هندوستان فرمانروایی کرد. نورجهان در سال ۱۵۷۷ میلادی در شهر تاریخی قندهار دیده به جهان گشود. او دختر **میرزا غیاث الدین بیگ ملقب به اعتمادالدوله** بود.

مهرالنساء دوران کودکی و نوجوانی اش را در شهر قندهار سپری نمود، در آن شهر تاریخی از علم و کمال بهره مند شد و به فنون ادبی آشنایی پیدا کرد. وقتی ۱۷ ساله بود همراه با پدر و مادرش به هند سفر نمود.

درینگاه مرد صاحب اقتداری بنام **شیر افکن** که صاحب ثروت و منزلت زیادی بود، او را از پدرش خواستگاری کرد و میرزا غیاث الدین به این ازدواج رضایت نشان داد. بدین ترتیب با شیر افکن به سن هفده سالگی ازدواج نمود که البته یک ازدواج اجباری بود و مهرالنساء کدام علاقه خاصی به شیر افکن نداشت.

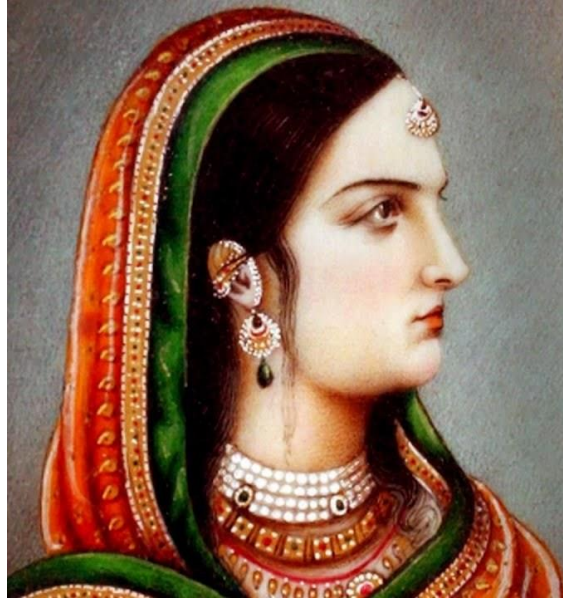
شیر افکن اهل سیاست و نظام بود، ولی برخلاف او، مهرالنساء به شعر، موسیقی و رقص علاقه وافری داشت.

ازینرو عده ای او را با **انارکلی** زن آواز خوان و هنرمندی که در رقص مهارت داشت مغالطه میکنند. ولی تاجایکه دیده میشود داستان **انارکلی** واقعیت تاریخی ندارد. اما آنچه مسلم است علاقه مندی شدید **شهبزاده سلیم** ملقب به جهانگیر ولیعهد اکبر به مهرالنساء بود که سخت عاشق وی شد و قصد ازدواج او را نمود. از قرار معلوم شیرافکن سرنوشت تلخی داشت. چون درحین دستگیری اش توسط والی بنگال، در جنگ کشته شد و بدین ترتیب فرصتی مساعد گردید تا شهبزاده سلیم ملقب به جهانگیر با مهرالنساء ازدواج نماید.

او از طرف شهبزاده سلیم لقب «**نورجهان**» را دریافت کرد و از زمره نخستین فرمانروایان زن در مشرق زمین میباشد که بنامش سکه ضرب یافته است.

نورجهان ملکه مقتدری شد که بر نصف نیمقاره هند با دریات و قدرت فراوان حکمروایی میکرد. نورجهان با فراست، لیاقت و کردانی ایکه داشت صاحب اقتدار بزرگی در هندوستان گردید تا جای که همه امور مملکت را در دست گرفته بود.





تصویر ملکه نور جهان

او طبع لطیف شاعرانه داشت و فی البدیه شعری گفت و کسی به طبع او برابری کرده نمی توانست حتی طالب آملی شاعر بزرگ آن عصر در برارش گاهی خاموش می ماند. جهانگیر نیز شاعر خوبی بود ، اما اکثر اوقات را به می خواره گی میگذراند. از اینرو نورجهان روز بروز قدرت بیشتری پیدا مینمود و امور مملکت را بیشتر در دست میگرفت. روزی جهانگیر به چشمان نور جهان دید و گفت:

تو مست باده حسنی بفرما این دو نرگس را
که برخیزند از خواب و نگهدارند مجلس را

نورجهان بلا درنگ پاسخ داد:

مکن بیدار ای ساقی ز خواب ناز نرگس را
که بدمستند و برهم میزنند الحال مجلس را

روز دیگری جهانگیر از پشت شیشه قصر متوجه شد که پیر مردی با قامت خمیده می گذرد.

بسوی نورجهان دید و پرسید:

چراخم گشته می گردد پیران جهان گشته

نورجهان بدون توقف جواب داد:

به زیر خاک می جویند ایام جوانی را

در شب عید جهانگیر به آسمان نگاه کرد گفت:

حلال عید بر اوج فلک هویدا شد

نور جهان بی درنگ جواب داد:

کلید میکده گم گشته بود پیداشد

گویند جهانگیر با نورجهان دریاغی نشسته بود و از نورجهان خواست تا شعری در مورد زیبایی و ذکاوت خود بگوید. ولی نورجهان نپذیرفت و گفت نمیتواند که خود وصف خود را بکند، اما شاه اصرار کرد و او را به جان خود سوگند داد، پس نور جهان این چند سطر را نوشت:

چو بردارم ز رخ برقع، زگل، فریاد برخیزد
زنم بر زلف اگر شانه، ز سنبل، داد بر خیزد
به این حسن و کمالاتم چو درگلشن گذر سازم
ز جان بلبلان شور مبارک باد، بر خیزد

نورجهان زنی بود با اراده، هوشمند و شاعری نهایت خوش قریحه که سلطنت جهانگیر را پایدار و مستحکم نمود. جهانگیر اکثر اوقات خود را به نوشتن کتاب خاطراتش سپری میکرد و تقریباً اکثر امور مملکت داری را به نورجهان واگذار نموده بود.

این شاه ادب پرور در کتاب یادداشتهای خود «تذک جهانگیری» از چند زن بانفوذ کابل که در ساختن باغهای زیبا همت گماشته بودند یاد آور شده که از جمله میتوان از بیکه بیگم و مریم مکنی که مادر کلانش بود یاد کرده است. زیرا این بانوان خوش سلیقه در شهر زیبای کابل باغ جهان آرا، بنفشه باغ، مهتاب باغ، و باغ آهو خانه را اساس نهاده بودند. در آن روزگار که جنگهای مدهش در کابل بوقوع نیبوسته بود نهر آبی از میان باغها میگذشت و به دریای کابل میریخت. ازین جهت شهر سرسبز کابل بنام «شهر باغها» یاد میشود.

به هرحال نورجهان با وصف شاعر بودن، شخصیت محکم و مصممی داشت و با چنین شخصیت برانزده باعث موفقیت و تحکیم پادشاهی جهانگیر گیر گردید. اما در اخیر عمر در عالم تنهایی در سال ۱۶۴۵ در شهر لاهور جان سپرد و برسنگ مزارش یکی از ابیاتش را به فرمایش خودش چنین نوشتند:

بر مزار ما غریبان نی چراغ نی گلی
نی پر پروان یابی نی صدای بلبلی

امروز مزار این ملکه مقتدر در شهر لاهور در کنار خط ریل به حالت زار و ابتری قرار دارد و این شعر آن بانوی بزرگ در مورد آرامگاهش صدق میکند. لیکن به هرحال این زن نامدار که از قندهار به هند هجرت کرد و در آنجا ملکه مقتدر فرمانروای بزرگی شد از زنان معروف مشرق زمین است. نورجهان شاعری شیوا بیانی بود و این سروده پر محتوا از طبع شاعرانه اوست:

دل به صورت ندهم، نا شده سیرت معلوم
بنده عشقم و هفتاد و دو ملت، معلوم
زاهدا هول قیامت مفنن در دل ما
هول هجران گذرانیدیم و قیامت، معلوم

از زنان دیگر آنوقت یکی هم دل آرام بود که جهانگیر به او توجه فراوان داشت. گویند روزی جهانگیر با درویش زرنگی شطرنج بازی میکرد و با او شرط بسته بود که اگر در بازی شطرنج ببازد گوشه ای از باغ قصر و دل آرام را به او خواهد بخشید. شاه که هیچ وقت در بازی شطرنج نباخته بود و بالای خود اطمینان فراوانی داشت، دفعته متوجه شد که آن درویش زرنگ او را به مات نزدیک ساخته و شاید مسابقه شطرنج را ببازد. شاه در غم فرو رفته بود که ناگهان دل آرام این شعر را با آواز رسایی خواند:

شاهها دورخ بده و دلارام را مده
فیل پیاده پیش کن و کشت اسپ و مات

salamwatanam@gmail.com

شاه چنان کرد و درویش قلندر مات شد. همان بود که مقام و منزلت دل آرام در نزدش دو چندان گردید.

ممتاز محل

بعد از جهانگیر پسرش شاه جهان به پادشاهی رسید و با ممتاز محل برادر زاده نور جهان که نواسه اعتمادالدوله بود ازدواج کرد و ارجمند بانوبیگم لقب یافت. اسم پدرش عبدال حسن آصف خان قندهاری بود و از جمله ثروت مندترین مردمان عصر خود به شمار میرفت. او در اپریل ۱۶۱۹ به سن نزده سالگی با شهزاده خرم که بعدها لقب شاه جهان را گرفت ازدواج نمود. وقتی شاهزاده خرم بنام شاه جهان به پادشاهی رسید، ممتاز محل ملکه مقتدری شد. او مانند عمه پر قدرتش نور جهان ، مهر سلطانی داشت و فرامین مهم دولتی با مهر تائید او نافذ میگردید.



ممتاز محل برادر زاده نورجهان

ممتاز محل در سال ۱۶۳۱ درگذشت و شاه جهان را در داغ خود به ماتم نشانند. شاه جهان چنان عاشق ممتاز محل بود که پس از مرگش قصر شکوهمند تاج محل را بیاد بود او بر مزارش بنا نمود. ازینرو این بنای مجلل به یاد «ممتاز محل» قصر «تاج محل» یاد میشود که بطور یقین یکی از زیبا ترین قصر های جهان است و از جمله عجایب هفت گانه به شمار میرود. به این ترتیب بخاطر شخصیت بانفوذ ، زیبایی زنی که اجدادش از شهر تاریخی قندهار بودند ، و شاه جهان او را از صمیم قلب دوست داشت، مهمترین اثر معماری جهان اسلام بوجود آمد.



بنای شکوهمند تاج محل در آگره به یاد بود بانوی که اجدادش از قندهار است.

قندهاری بیگم:

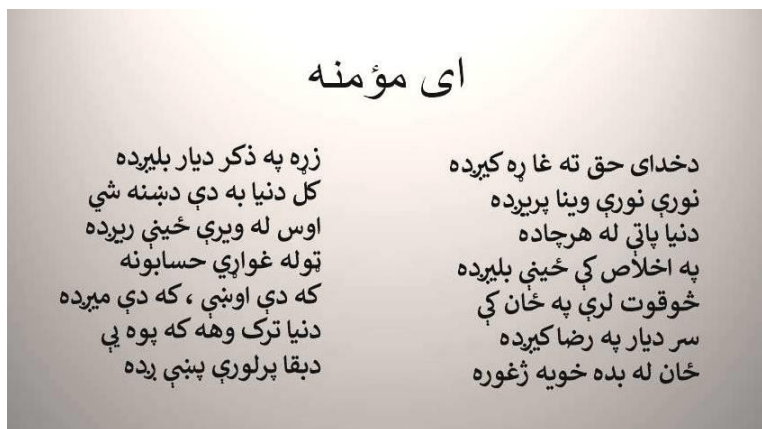
از زنان دیگری این عصر یکی هم قندهاری بیگم میباشد که زن اول شاه جهان بود و او را خانم متدین و پرهیزگار خوانده اند. این خانم با دیانت چون خواهر اورنگ زیب شاهنشاه بزرگ هند بود قدرت و اقتداری فراوانی داشت. ولی بر خلاف تندخوی و استبداد اورنگزیب بانوی شکسته نفس و رحم دلی خوانده شده است که در سیاست و حکومتداری استعداد و نبوغ ذاتی داشت. هرچند اورنگ زیب مرد متعصب و سختگیری بود، اما کاردانی قندهاری بیگم باعث دوام سلطنتش گردید.

بی بی شمسو:

نیمه دوم قرن هفدهم از اینجهت دارای اهمیت میباشد که دوره ظهور زنان شاعر و سخنور در هردو زبان پشتو و دری میباشد که برعلاوه علم و دانش شان، اکثر آنها زنان آزادیخواه و شجاعی نیز بوده اند. از زمره این بانوان برآزنده یکی هم بی بی شمسو میباشد. او دختر شیخ حسن کاکا برادر بایزید انصاری ملقب به پیر روشن بود. درهنگام لشکرکشی های اورنگ زیب در نواحی سوات و مهمند زندگی میکرد. چنانچه تحقیقات تاریخی نشان میدهد نهضت پیر روشن که برای روشنگری در برابر جهل و استبداد مظالم اورنگ زیب به میان آمده بود برای زنان حقوق و احترام فراوان قایل بود و در خانواده او تعصبات بیهوده در مقابل زنان وجود نداشت چون خودش حرمت خاصی برای زنان داشت. در هنگامی که حملات نظامی شدت یافت، بی بی شمسو مدتی را درخوست و سپس در قندهار سپری کرد. پیر روشن در مسایل عمده سیاسی و اجتماعی از زنان مشورت میخواست و از همین جهت بی بی شمسو بر علاوه این که یک شاعر و سخنسرای خوب بود منحصیث یک بانوی آزاده و روشن فکر نظریات خود را در قالب غزل و لندی ابراز می کرد. متأسفانه از اشعار او نمونه های زیادی در دست نیست، اما در « حالنامه بایزید رویشان » تألیف علی محمد مخلص، شاعر عارف توانا در زبان های دری و پشتو مطالب بیشتری در مورد این زن مبارز نوشته شده که میتواند معلومات مفیدی را در اختیار خواننده گرامی قرار دهد. بهرحال درینوقت تعداد بیشتر زنان به زبانهای پشتو و دری شعر میسرودند.^۲

بی بی نیکبخته:

این بانوی منور و شاعر دختر شیخ الله داد مموزی، یکی از شعرای شیرین سخن ایندوره است که در ۹۵۱ سال شمسی به نکاح شیخ قدس الله درآمد. نیکبخت زن عارف و دانشمندی بود که علوم دینی را فرا گرفت و در فن شعر هم استعداد زیادی داشت. او کتاب منظوم (ارشاد الفقراء) را به زبان پشتو نوشت که با اندرز و پندهای عارفانه برای جامعه و بخصوص جوانان و اهل معارف آراسته میباشد. اینهم نمونه ای از اشعار حکیمانه اش:



از زنان دیگر یکه مربوط به این عصری شود یکی هم حلیمه ختک است که شاعر توانای در زبان پشتو بوده و دیوان او دارای دوهزار بیت می باشد. اشعار حلیمه ختک ارشاد به کسب علم و دانش مینماید و اخلاق نیکو و پسندیده را که رضای پروردگار عالم است باز گو میکند.

منابع این فصل:

زلمی هیوادمل، فرهنگ ادبیات پشتو، سال نشر ۱۳۶۵

محقق عبدالرحیم بختانی، نقش زنان در امور مملکت داری
استاد عبدالروف ببنوا (پښتني مېرمنې) پښتو ټولنه کابل
معصومه عصمتی وردگ (نقش و موقف زنان افغانستان)
مخلص، علی محمد. حالنامه بایزید روښان . نقل از سرمحقق دوست شینواری و معاون سر محقق نورالله اولسپال .
کابل: پښتو ټولنه، مرکز زبانها و ادبیات، اکادمی علوم افغانستان، ۱۳۶۴

References:

*Banks Findley, Ellison (۱۹۹۳). Nur Jahan: Empress of Mughal India. Oxford, UK: Nur Jahan
Memoirs of Jahangir, Emperor of India. Translated by Thackston, Wheeler M. Oxford University Press*